

مقاله ۶۲

نژادهای نخستین انسان اولیه

در حدود یک میلیون سال پیش، نیاکان بلافصل نوع بشر با سه جهش بیایی و ناگهانی که از نسل اولیه نوع لمور متعلق به پستاندار جفت‌دار سرچشمه می‌گرفت پدیدار گشتند. عوامل چیره این لمورهای اولیه، از گروه غربی یا بعدی آمریکایی متعلق به پلاسما در حال تکامل حیات نشأت گرفته بودند. اما پیش از برقرار ساختن خط مستقیم نیای بشری، این تیره از طریق مساعدهای کاشت مرکزی حیات که در آفریقا تکامل یافته بود تقویت گردید. گروه شرقی حیات، به تولید نوع بشر مساعده اندکی کرده یا هیچ کمکی ننمود.

۱- انواع اولیه میمون لمور

لمورهای اولیه که به اجداد نوع بشر مربوط بودند، به قبایل از پیش موجود میمونهای گیبون و میمونهایی که در آن هنگام در آسیا-اروپا و شمال آفریقا زندگی می‌کردند به طور مستقیم مربوط نبودند. نواده‌های این قبایل تا کنون بقا یافته‌اند. آنها همچنین از نسل نوع امروزی میمون لمور نیز نبودند، گرچه از تباری که برای هر دو مشترک بوده و مدتهاست که منقرض گشته، برآمدند.

با آن که این لمورهای اولیه در نیمکره غربی تکامل یافتند، برقراری اصل و نسب مستقیم پستاندار نوع بشر در جنوب غربی آسیا در مکان اولیه کاشت مرکزی حیات، اما در مرزهای نواحی شرقی، به وقوع پیوست. چندین میلیون سال پیش، نوع آمریکای شمالی لمورها از روی پل زمینی برینگ به سوی غرب مهاجرت کردند و در امتداد ساحل آسیایی به کنده راه خود را به سوی جنوب گشودند. این قبایل مهاجر سرانجام به ناحیه‌ای سازگار که بین دریای در آن هنگام وسعت یافته مدیترانه و نواحی مرتفع کوهستانی شبه جزیره هند قرار گرفته بود، رسیدند. در این سرزمینها در غرب هند، آنها با تیره‌های مناسب و سایرین پیوند یافته و بدین ترتیب اصل و نسب نژاد بشری را بنا نهادند.

با گذشت زمان ساحل هند در جنوب غربی کوهها به تدریج زیر آب فرو رفت و به طور کامل حیات این منطقه را ایزوله نمود. از این شبه جزیره بین‌النهرینی یا ایرانی هیچ مجرای ورود یا فرار به جز به سوی شمال وجود نداشت، و آن هم به طور بی‌درپی از طریق یورشهای یخ‌وردها در جنوب قطع می‌گشت. و در این منطقه در آن هنگام تقریباً بهشتی، و از نسلهای آتی برترین نوع پستاندار لمور بود که دو گروه بزرگ، قبیله شبه میمون ایام اخیر و نوع کنونی بشر پدیدار گشتند.

۲- پستانداران اولیه

اندکی بیش از یک میلیون سال پیش پستانداران بین‌النهرینی اولیه، نوادگان مستقیم نوع آمریکای شمالی

لمورهای متعلق به پستانداران جفت‌دار، به طور ناگهانی پدیدار شدند. آنها مخلوقات فعال کوچکی بودند و تقریباً سه فوت قد داشتند. و با آنکه به طور پیوسته روی پاهای عقب خویش راه نمی‌رفتند، به آسانی می‌توانستند راست بایستند. آنها پوشیده از مو و چابک بودند و به سبک میمون از خود صدا در می‌آوردند، اما عکس قبایل میمونها، آنها گوشتخوار بودند. آنها انگشت بدوی متقابل شست دست و نیز انگشت بسیار قابل استفاده و گیرای شست پا داشتند. از این نقطه به بعد، در نوع ماقبل بشر متعاقباً انگشت متقابل شست دست به وجود آمد، در حالی که توان گیرندگی انگشت شست پا در آنها تدریجاً از بین رفت. قبایل آتی میمون، انگشت گیرنده شست پا را مجدداً باز یافتند اما نوع بشری انگشت شست دست هرگز در آنها به وجود نیامد.

این پستانداران اولیه هنگامی که به سن سه یا چهار سالگی می‌رسیدند به رشد کامل دست می‌یافتند، و به طور بالقوه طول عمری در حدود بیست سال داشتند. به صورت یک قاعده، فرزندان آنها تکی به دنیا می‌آمدند، گر چه دوقلوها نیز گهگاهی به دنیا می‌آمدند.

اعضای این نوع جدید در مقایسه با اندازه خود و هر حیوانی که تا آن هنگام در کره زمین به وجود آمده بود دارای بزرگترین مغزها بودند. آنها بسیاری از احساسات را تجربه می‌کردند و در غریزه‌های بشمار می‌آید که بعدها انسان بدوی را تعیین ویژگی می‌نمود سهیم بودند. آنها بسیار کنجکاو بودند و هنگامی که در انجام کاری موفق می‌شدند، شور و شغف قابل ملاحظه‌ای از خود به نمایش می‌گذاشتند. اشتها برای غذا و میل به سکس به خوبی در آنها تکامل یافته بود، و یک انتخاب مشخص جنس در یک شکل ابتدایی معاشقه و گزینش جفت در آنها آشکار بود. آنها در دفاع از خویشان خود بی‌امان می‌جنگیدند و در ارتباطات خانوادگی کاملاً پر ملاحظت بودند و از یک حس خود کوچک شماری در مرز خجالت و ندامت بر خوردار بودند. آنها بسیار پرمهر و به گونه‌ای متأثر کننده به جفتهای خویش وفادار بودند، اما اگر شرایط آنها را از هم جدا می‌نمود، جفتهای جدیدی انتخاب می‌کردند.

آنها به علت بر خوردارگی از قامت کوچک و درایت بسیار خوب که آنها را از مخاطرات سکونت در جنگل آگاه می‌ساخت از ترس فوق‌العاده‌ای بر خوردار گشتند، و این امر به آن اقدامات عاقلانه محتاطانه‌ای منجر شد که به اندازه زیاد به بقا مساعدت نمود، نظیر ساختن پناهگاههای ابتدایی توسط آنان بر فراز نوک درختان، که بسیاری از مخاطرات زندگی زمینی را از بین برد. شروع تمایلات ترسی نوع بشر به طور مشخص به این ایام باز می‌گردد.

در این پستانداران آغازین یک روح قبیله‌ای، فراتر از آن که تا آن هنگام نمایان گشته بود، به وجود آمد. آنها در واقع بسیار اجتماعی بودند، اما با این حال هنگامی که روال عادی زندگی روزمره آنان به هر طریق مختل می‌گشت، به گونه فوق‌العاده‌ای ستیزه جو می‌شدند، و وقتی که خشم آنان کاملاً به اوج می‌رسید، از خود مزاج آتشی به نمایش می‌گذاشتند. با این وجود، طبیعت ستیزه‌جوی آنان به درد کار خوبی می‌خورد. گروههای برتر برای جنگ با همسایگان پایین‌تر خود درنگ نکردند، و بدین ترتیب از طریق بقای انتخابی، این نوع موجودات تدریجاً بهبود یافتند. آنها به زودی حیات مخلوقات کوچکتر این ناحیه را تحت سلطه در آوردند، و تعداد اندکی از قبایل قدیمی‌تر غیر گوشتخوار شبه میمون بقا یافتند.

این حیوانات کوچک فعال افزایش یافتند و برای بیش از یک هزار سال در شبه جزیره بین‌النهرین پراکنده شدند، و مداوماً نوع فیزیکی و هوش کلی آنان بهبود یافت. و تنها هفتاد نسل پس از منشأ یافتن این تیره از بین برترین نوع نیای لمور بود که رویداد دوران ساز بعد به وقوع پیوست — جدایش ناگهانی نیاکان مرحله حیات بعد در تکامل موجودات بشری در یورنیشیا.

۳- نیمه پستانداران

در اوایل دوران زندگی پستانداران آغازین، در اقامتگاه یک زوج برتر از این مخلوقات چابک در نوک درختان، دوقلوها متولد شدند، یک نر و یک ماده. آنها در مقایسه با نیاکانشان به راستی مخلوقات کوچک زیبایی بودند. آنها

موی اندکی روی بدنهای خود داشتند. اما این امر یک نقص عضو نبود زیرا آنها در یک آب و هوای گرم و معتدل زندگی می کردند.

این فرزندان تاقدی کمی بیش از چهار فوت رشد می نمودند. آنها به هر لحاظ از پدر و مادر خویش بزرگتر بودند، و از پاهای درازتر و بازوان کوتاهتری برخوردار بودند. آنها شستان دست تقریباً کاملاً متقابل داشتند، و درست مثل انگشتان کنونی شست دست بشر برای کار متنوع انطباق یافته بودند. آنها راست راه می رفتند و پاهایی داشتند که تقریباً به خوبی پاهای نژادهای بعدی بشری برای راه رفتن مناسب بودند.

مغزهای آنان از مغزهای موجودات بشری نازلتر و کوچکتر ولی از مغزهای نیاکانشان بسیار برتر و در مقایسه بسیار بزرگتر بودند. دوقلوها در همان اوایل هوش برتری به نمایش گذاردند و به زودی به عنوان رؤسای تمام قبیله پستانداران اولیه شناخته شدند، و در واقع یک شکل بدوی از سازمان اجتماعی و یک بخش اقتصادی ابتدایی کارگری را پی افکنند. این خواهر و برادر آمیزش کردند و به زودی از یک جامعه بیست و یک نفره از فرزندان که بسیار شبیه خودشان بودند بهره مند گشتند. آنها همگی بیش از چهار فوت قد داشته و از هر نظر از نوع نیاکانشان برتر بودند. این گروه جدید هسته نیمه پستانداران را تشکیل دادند.

وقتی که تعداد این گروه جدید و برتر زیاد شد، جنگ، جنگی بی امان در گرفت، و وقتی که پیکار مهیب پایان پذیرفت، حتی یک تن از نژاد از قبل موجود و آبا و اجدادی پستانداران اولیه زنده باقی نماند. شاخه اندکتر اما قدرتمندتر و باهوش تر از این نوع به بهای از دست رفتن نیاکان خود بقا یافته بود.

و اکنون، برای تقریباً پانزده هزار سال (ششصد نسل) این موجود، عامل وحشت این بخش از دنیا گشت. تمامی حیوانات بزرگ و شیرایام گذشته از بین رفته بودند. جانوران بزرگ بومی این نواحی گوشتخوار نبودند، و انواع بزرگتر خانواده گربه - شیرها و ببرها - هنوز به این گوشه یگانه ایمن سطح کره زمین هجوم نیاورده بودند. از این رو این نیمه پستانداران ستیزه جوتر شدند و تمامی این گوشه از خلقت را مقهور ساختند.

نیمه پستانداران در مقایسه با نوع آبا و اجدادی از هر لحاظ یک بهبود بودند. حتی طول عمر بالقوه آنان طولانی تر بوده، و در حدود بیست و پنج سال بود. تعدادی از خصایص پایه ای بشری در این نوع جدید پدیدار گشت. علاوه بر تمایلات باطنی که توسط نیاکان آنان به نمایش گذارده شد، این نیمه پستانداران قادر بودند در وضعیتهای مشمئز کننده مشخص از خود حالت انزجار نشان دهند. علاوه بر این آنها از یک غریزه مشخص ذخیره سازی برخوردار بودند. آنها غذا را برای استفاده بعدی پنهان می کردند و بیشتر به جمع آوری سنگریزه های گرد و صاف و برخی از انواع سنگهای گرد که برای مهمات تدافعی و تهاجمی مناسب بود روی می آوردند.

این نیمه پستانداران اولی نهایی بودند که از خود یک میل مشخص ساختمان سازی به نمایش گذارند، آن طور که در همواردهای آنان در ساختن خانه در نوک درختان و نیز آسایشگاههای چند تونلی آنان در زیر زمین نشان داده می شود. آنها اولین نوع پستانداران تا آن زمان بودند که برای امنیت خویش در پناهگاههای درختی و زیر زمینی هر دو تدارک ببینند. آنها به اندازه زیادی درختان را به عنوان منزلگاه رهاساخته و در طول روز روی زمین زندگی می کردند و در شب در نوک درختان می خوابیدند.

با گذشت زمان، افزایش طبیعی در تعداد نفرات سرانجام به رقابت جدی برای خوراک و هموردی جنسی منجر شد، و این تماماً به یک سری از نبردهای پرکشتار انجامید که نزدیک بود تمامی این نوع را از بین ببرد. این پیکارها ادامه یافت، تا این که یک گروه کمتر از یکصد نفره زنده باقی ماند. اما صلح یک بار دیگر فایق گشت، و این یگانه قبیله بقا یافته از نو خوابگاههای خود را در نوک درختان ساختند و یک بار دیگر وجودی نرمال و نیمه مسالمت آمیز را از سر گرفتند.

شما به سختی می توانید درک کنید که نیاکان ما قبل بشری شما با چه فاصله اندکی گاه به سرحد انقراض

رسیدند. اگر قورباغه نیایی تمامی بشریت، در یک رویداد مشخص دوا اینچ کمتر پریده بود، تمامی مسیر تکامل به گونه‌ای چشمگیر تغییر می‌نمود. مادر بلا فصل شبیه لمور نوع اولیة پستانداران، پیش از آن که پدر نوع جدید و برتر پستانداران را به دنیا آورد، پنج بار صرفاً با فاصله تار مویی از مرگ گریخت. اما نزدیکترین پیشامد زمانی بود که صاعقه به درختی که مادر آتی دوقلوهای نخستیان در آن خوابیده بود، اصابت نمود. هر دو والدۀ این نیمه پستانداران به شدت شوکه شده و به طور بدی سوزانده شدند. سه تن از فرزندان آنان توسط این صاعقه آسمانی کشته شدند. این حیوانات در حال تکامل تقریباً خرافی بودند. این زوج که خانۀ نوک درختی آنان مورد اصابت قرار گرفت، به راستی رهبران گروه پیشرفته‌تر نوع نیمه پستاندار بودند، و به دنبال نمونه آنان، بیش از نیمی از قبیله که شامل خانواده‌های باهوش‌تر بودند، به در حدود دو مایل دور از این محل نقل مکان کردند و ساختن منزلگاه‌های جدید روی نوک درختان و پناهگاه‌های زمینی را که آسایشگاه‌های موقتی آنان به هنگام خطر ناگهانی بود، شروع نمودند.

این زوج کهنه‌کار در پیکارهای متعدد، به زودی پس از تکمیل خانه‌اشان خود را والدین سرفراز دوقلوه‌ها، جالبترین و مهمترین حیواناتی که تا آن هنگام به دنیا آمده بودند، یافتند، زیرا آنها اولین نوع جدید نخستیان بودند که گام حیاتی بعدی در تکامل ماقبل بشر را در بر می‌گرفت.

مقارن با تولد این دوقلوهای نخستیان، یک زوج دیگر - یک زوج عجیب نر و مادۀ عقب افتاده از قبیله نیمه پستاندار، یک زوجی که هم از نظر فکری و هم از نظر فیزیکی پایین‌تر بودند - نیز یک دوقلو به دنیا آوردند. این دوقلوه‌ها، یک نر و یک ماده، نسبت به استیلا و پیروزی بی تفاوت بودند. آنها فقط به تهیه خوراک علاقه داشتند، و چون گوشت نمی‌خوردند، به زودی به کلی علاقه خود را به جستجو برای شکار از دست دادند. این دوقلوهای عقب افتاده، بنیانگذاران قبایل امروزی شبیه میمون گشتند. نوادگان آنان به نواحی گرم‌تر جنوبی با آب و هوای معتدل و وفور میوه‌های گرمسیری آن پناه آوردند، یعنی جایی که بیشتر شبیه آن دوران در آن ادامه حیات داده‌اند، به استثنای آن شاخه‌هایی که با انواع پیشین میمونهای گیبون و میمونهای بزرگ جفت‌گیری کرده و در نتیجه به قدر زیادی کیفیت خود را از دست داده‌اند.

واز این رو به آسانی می‌توان دید که انسان و میمون تنها در این زمینه به هم مربوطند که هر دو از نیمه پستانداران برآمده‌اند، تیره‌ای که تولد همزمان و جدایی متعاقب دو جفت از دوقلوه‌ها در آن به وقوع پیوست: جفت پست‌تر که سرنوشت آنان به وجود آوردن انواع امروزی میمون، بوزینه، شامپانزه و گوریل، و تقدیر جفت برتر، ادامه دادن خط صعودی بود که به خود انسان تکامل یافت.

انسان امروزی و شبه میمونها از یک تیره و نوع برآمدند، اما نه از یک والدین. نیاکان انسان از تیره‌های برتر تنمۀ برگزیده این تیره نیمه پستاندار برآمده‌اند، در حالی که شبه میمونهای امروزی (به استثنای برخی از انواع از پیش موجود لمورها، بوزینه‌ها، میمونهای بزرگ و سایر موجودات شبیه میمون) نوادگان پست‌ترین زوج این گروه نیمه پستاندار می‌باشند. این زوج تنها به این علت بقا یافتند که در یک آسایشگاه و انبار زیرزمینی خوراک طی بیش از دو هفته در طول آخرین نبرد شدید قبیله آنان خود را پنهان ساختند و فقط زمانی که خصوصتها کاملاً پایان یافته بود بیرون آمدند.

۴ - نخستیان

با نگرش مجدد به تولد دوقلوهای برتر، یک نر و یک ماده، تاد و عضو پیشگام تیره نیمه پستاندار، این نوزادان حیوان از یک نوع غیر عادی بودند. آنها نسبت به والدین خویش روی بدنهای خود موی کمتری داشتند، و وقتی که خیلی جوان بودند، اصرار به راست راه رفتن داشتند. نیاکان آنها همیشه یاد گرفته بودند که روی پاهای عقب

خویش راه بروند، اما این دو قلوهای نخستیان از آغاز راست می‌ایستادند. آنها به قدی بیش از پنج فوت رسیدند و سرهای آنان در مقایسه با سایرین در قبیله رشد بیشتری نمود. آنها در حالی که از همان اوایل ارتباط با یکدیگر از طریق علائم و صداها را فرا گرفتند، هرگز نتوانستند این علائم جدید را به مردم خود بفهمانند. آنها هنگامی که حدوداً چهارده ساله بودند، از قبیله گریخته و به غرب رفتند تا خانواده خود را بزرگ کنند و نوع جدید نخستیان را به وجود آورند. و این مخلوقات جدید به درستی *نخستیان* نامیده شده‌اند، زیرا که آنها نیاکان مستقیم و بلافصل حیوانی خود خانواده بشر بودند.

و بدین گونه بود که نخستیان ناحیه‌ای در ساحل غربی شبه جزیره بین‌النهرین را که به داخل دریای جنوبی پیش رفته بود، اشغال نمودند، حال آن که قبایل کم‌هوش‌تر و وابسته به آنان در اطراف نقطه شبه جزیره و تا خط ساحلی شرقی زندگی می‌کردند.

نخستیان نسبت به پیشینیان نیمه پستاندار خود، بیشتر بشر و کمتر حیوان بودند. تناسبات اسکلتی این نوع جدید، بسیار شبیه تناسبات اسکلتی نژادهای بدوی بشری بودند. نوع بشری دست و پا به طور کامل تکامل یافته بود، و این مخلوقات قادر بودند که درست به خوبی هر یک از نوادگان بشری ایام بعد خود راه بروند و حتی بدوند. آنها عمده‌تأ زندگی روی درختان را ترک کردند، گرچه به عنوان یک اقدام امنیتی در شب به پناه جستن به روی نوک درختان ادامه دادند، چرا که همچون نیاکان پیشین خود بسیار دستخوش ترس بودند. استفاده فزاینده از دستان، برای تکامل نیروی ذاتی مغزی آنان کار فراوانی انجام داد. اما آنها از عقل و شعوری که واقعاً بتوان بشری نامید هنوز برخوردار نبودند.

اگر چه به لحاظ طبیعت احساسی، نخستیان اندکی از اجداد خویش متفاوت بودند، در تمامی گرایشات خود بیشتر یک تمایل بشری به نمایش می‌گذارند. آنها در واقع حیوانات تحسین برانگیز و برتری بوده، و حدوداً در سن ده سالگی به بلوغ می‌رسیدند و طول عمر طبیعی آنان در حدود چهل سال بود. به این معنی که اگر آنها به طور طبیعی می‌مردند، ممکن بود آنقدر عمر کنند. اما در آن دوران اولیه، حیوانات اندکی با یک مرگ طبیعی می‌مردند. بیکار برای هستی مجموعاً خیلی شدید بود.

واکنش پس از تقریباً نهمصد نسل تکامل، که از منشأ پستانداران اولیه، در حدود بیست و یک هزار سال را در بر می‌گیرد، *ناکمان* نخستیان دو مخلوق استثنایی، اولین موجودات حقیقتاً بشری، را به دنیا آوردند.

بدین گونه بود که پستانداران اولیه، که از نوع لمور آمریکای شمالی بر آمده بودند، موجب منشأ یافتن نیمه پستانداران شدند و این نیمه پستانداران به نوبه خود، نخستیان برتر را به وجود آوردند و نخستیان نیاکان بلافصل نژاد بدوی بشری گشتند. قبایل نخستیان آخرین حلقه حیاتی در تکامل انسان بودند، اما در کمتر از پنج هزار سال حتی یک تن نیز از این قبایل خارق‌العاده باقی نماند.

۵- اولین موجودات بشری

باسیر به گذشته، از سال ۱۹۳۴ بعد از میلاد مسیح تا تولد اولین دو موجود بشری، فقط ۹۹۳۴۱۹ سال می‌باشد.

این دو مخلوق استثنایی، موجودات حقیقتاً بشری بودند. آنها همانند بسیاری از نیاکان خود دارای انگشتان شصت کامل بشری بودند، ضمن این که همانند نژادهای کنونی بشری پاهای کاملی نیز داشتند. آنها راه رونده و دونده بودند، ولی بالا رونده نبودند. کارکرد گیرنده انگشت شصت یا غایب بود، کاملاً غایب.

وقتی که خطر آنها را به نوک درختان می‌راند، آنها درست مثل انسانهای امروز بالا می‌رفتند. آنها مثل خرس از

تنهٔ درخت بالا می‌رفتند، نه آن طور که یک شامپانزه یا یک گوریل از طریق تاب خوردن روی شاخه‌ها بالا می‌رود. این اولین موجودات بشری (و نسلهای بعدی آنان) در سن دوازده سالگی به بلوغ کامل می‌رسیدند و طول عمر بالقوهٔ آنان در حدود هفتاد و پنج سال بود.

بسیاری احساسات جدید در همان اوایل در این دوقلوهای بشری ظاهر گشت. آنها هم برای اشیاء و هم برای موجودات دیگر ستایش را تجربه نمودند، و غرور قابل ملاحظه‌ای به نمایش می‌گذارند. اما خارق‌العاده‌ترین پیشرفت در تکامل احساسی، ظهور ناگهانی یک گروه جدید از احساسات به راستی بشری، گروه پرستش‌آمیز شامل بیم توأم با احترام، تقدیس، فروتنی و حتی یک شکل بدوی از سپاس بود. ترس پیوسته با ناآگاهی از پدیده‌های طبیعی مذهب بدوی را به وجود می‌آورد.

نه تنها چنین احساسات بشری در این انسانهای بدوی آشکار شدند، بلکه تعداد بسیار بیشتری از عواطف قویاً تکامل یافته نیز در شکل ابتدایی موجود بودند. آنها به حد خفیفی از ترحم، خجالت و ملامت درک داشتند و به طور شدیدی نسبت به عشق، نفرت و انتقام آگاه بودند، و نیز نسبت به احساسات آشکار حسادت آسیب‌پذیر بودند.

این دو اولین بشر — دوقلوها — آزمون بزرگی برای والدین نخستی خویش بودند. آنها آنقدر کنجکاو و ماجراجو بودند که پیش از آن که هشت ساله شوند نزدیک بود طی رویدادهای متعدد جان خود را از دست بدهند. چنان شد که تا رسیدن به سن دوازده سالگی جای زخمهای زیادی در بدن آنها باقی مانده بود.

آنها در همان اوان یاد گرفتند به ارتباط لغوی دست زنند. آنها تا سن ده سالگی یک زبان بهبود یافته‌ای از علائم و لغت، شامل تقریباً پنجاه ایده را ابداع نموده و به اندازهٔ زیادی تکنیک ابتدایی ارتباطی نیاکان خویش را بهبود بخشیده و بسط داده بودند. اما به رغم جدیت زیاد، قادر شدند فقط تعداد اندکی از علائم و سمبلهای جدید خویش را به والدین خود آموزش دهند.

آنها وقتی که حدوداً نه ساله بودند، در یک روز روشن به رودخانه سفر نموده و به یک مشاورهٔ بسیار مهم دست زدند. هر فرشتهٔ آسمانی که در یورنیشیا استقرار یافته بود، شامل خود من، به عنوان یک ناظر وقایع این دیدار هنگام ظهر حاضر بود. آنها در این روز پر ماجرا به این درک رسیدند که با یکدیگر و برای یکدیگر زندگی کنند، و این اولین قرار از یک سری از چنین توافقهایی بود که سرانجام به این تصمیم منجر شد که از یاران پست‌تر حیوانی خود گریخته و به سوی شمال سفر نمایند، غافل از این که بدین گونه نژاد بشری را بنیان گذاری می‌نمودند.

در حالی که ما همگی نسبت به طرح این دو موجود کوچک بدوی بسیار نگران بودیم، نسبت به کنترل کارکرد اذهان آنان فاقد توانایی بودیم. ما به طور اختیاری بر تصمیمات آنان اعمال نفوذ ننمودیم و نمی‌توانستیم چنین کنیم. اما در حیطة محدودیتهای مجاز کار کرد سیاره‌ای، ما، حاملین حیات، به همراه همکاران خود، همگی دست به دست هم داده تا دوقلوهای بشری را به سوی شمال و دور از مردم پوشیده از مو و جزئاً روی درخت سکنی گزین هدایت کنیم. و بدین طریق دوقلوها با انتخاب هوشمندانهٔ خود مهاجرت نمودند، و به علت سرپرستی ما آنها به سوی شمال به یک ناحیهٔ دور افتاده مهاجرت نمودند، یعنی جایی که از احتمال تنزل بیولوژیک از طریق آمیزش با خویشان پست‌تر خود که متعلق به تیره‌های نخستیان بودند رهایی یافتند.

آنها مدت کوتاهی پیش از خروج خود از جنگلهای خانگی، مادر خویش را طی یک یورش میمونهای گیبون از دست دادند. در حالی که وی از هوش آنان برخوردار نبود، دارای عاطفهٔ ارزشمند و والای یک پستاندار برای اولاد خود بود، و در تلاش برای نجات زوج شگفت‌انگیز، بی‌باکانه جان خود را فدا کرد. جانفشانی او بیهوده نبود، زیرا او از پیشرفت دشمن جلوگیری نمود، تا این که پدر به همراه نیروهای تقویتی از راه رسیده و مهاجمین را تار و مار نمود.

به زودی پس از این که این زوج جوان به منظور پی ریزی نژاد بشری، معاشرین خود را ترک کردند، پدر

نخستی آنان اندوهگین گشت — دل او شکست. او از خوردن امتناع می‌ورزید، حتی وقتی که توسط فرزندان دیگر برای او خوراک آورده می‌شد. اکنون که اولاد برجسته او مفقود گشته بودند، زندگی در میان همتهای عادی او به نظر نمی‌رسید ارزشی داشته باشد. از این روسرگردان داخل جنگل رفته، به دام میمونهای مخاصم گیبون افتاد و آنقدر او را زدند که جان داد.

۶- تکامل ذهن بشر

ما، حاملین حیات در یورنشیا، از روزی که بدو پلاسمای حیات را در آبهای سیاره‌ای کاشتیم، از میان انتظار هوشیازانه طولانی و دیرپا عبور نموده بودیم، و طبعاً ظهور اولین موجودات به راستی هوشمند و بااراده، شادی زیاد و خوشنودی بسیار برای ما به ارمغان آورد.

مانظاره‌گر تکامل ذهن دوقلوها از طریق مشاهده خوبش پیرامون عملکرد هفت ارواح باور ذهن که در هنگام ورود ما به سیاره به یورنشیا گمارده شده بودند بودیم. در سراسر توسعه طولانی تکاملی حیات سیاره‌ای، این خادمین خستگی‌ناپذیر ذهن، توان فزاینده خوبش را برای ارتباط با ظرفیتهای بی در پی توسعه‌یابنده مغز مخلوقات حیوانی پیشرونده برتر به طور پیوسته ثبت می‌کردند.

در ابتدا فقط روح بصیرت می‌توانست در طرز رفتار ذاتی و واکنشی حیات آغازین حیوانی عمل نماید. با تفکیک انواع بالاتر، روح ادراک قادر گشت به چنین مخلوقاتی هدیه خودجوش پیوندایده‌ها را عطا نماید. بعدها ما روح شہامت را در حال عمل مشاهده کردیم. در حیوانات در حال تکامل به راستی یک شکل بدوی از حراست خودآگاه به وجود آمد. به دنبال ظهور گروههای پستاندار، مانظاره‌گر روح دانش هستیم که به اندازه‌ای افزایش یافته خود را به نمایش می‌گذارد. و تکامل پستانداران برتر، کارکرد روح مشورت را آورد، با رشد حاصله غریزه گروهی شدن و آغاز تکامل بدوی اجتماعی.

ما به طور فزاینده، طی ایام پستانداران بدوی، نیمه پستانداران و نخستیان، ناظر خدمت فزون یافته پنج یاور اول بودیم. اما دوتای باقیمانده، بالاترین خادمین ذهن، هرگز قادر نبودند در نوع یورنشایی ذهن تکاملی عمل نمایند.

شادی ما را تصور کنید — در آن روز که دوقلوها حدوداً ده ساله بودند — روح پرستش، اولین ارتباط خود را با ذهن دوقلوی فرد مؤنث و مدت کوتاهی بعد از آن با نفر مذکر برقرار نمود. ما می‌دانستیم که چیزی نزدیک به ذهن بشر در شرف وقوع بود. و هنگامی که در حدود یک سال بعد نهایتاً به سرانجام رسید، در نتیجه فکر میانجی شده و تصمیم قاطع برای ترک خانه و سفر به شمال بود که روح درایت در یورنشیا و در این دو ذهن بشری به رسمیت شناخته شده شروع به عمل نمود.

یک مرتبت فوری و جدید بسیج هفت روح باور ذهن نمایان بود. ما سرزنده از انتظار بودیم. ما دریافتیم که ساعتی که مدت‌ها در انتظار آن بودیم در حال نزدیکی است. ما می‌دانستیم که در آستان تحقق کوشش طولانی خود برای تکامل مخلوقات ارادی در یورنشیا هستیم.

۷- شناسایی به عنوان یک سیاره مسکونی

مانیازی به انتظار طولانی نداشتیم. در هنگام ظهر، روز بعد از فرار دوقلوها، در مکان کنون دریافت سیاره‌ای یورنشیا، درخشش اولیه آزمایشی متعلق به علامات مدار جهان به وقوع پیوست. ما البته با این درک که یک واقعه

بزرگ در شرف وقوع است همگی در تکاپو بودیم، اما چون این سیاره یک ایستگاه آزمایشی حیات بود، از این که به لحاظ شناسایی حیات هوشمند در سیاره چگونه ارزیابی خواهیم شد کوچکترین تصویری نداشتیم. اما ما مدت زیادی در انتظار باقی نماندیم. در روز سوم پس از فرار دوقلوها و پیش از خروج گروه حاملین حیات، فرشته اعظم نبادان برای برقراری مدار اولیه سیاره‌ای از راه رسید.

این یک روز پرماجر در یورنیشیا بود، هنگامی که گروه کوچک مادر حول و حوش قطب سیاره‌ای ارتباط فضایی گرد آمد و اولین پیام را در رابطه با مدار تازه تأسیس فکری سیاره از سلوینگتون دریافت نمود. و این اولین پیام که توسط رئیس گروه فرشتگان اعظم دیکته شده بود چنین می‌گفت:

«به حاملین حیات در یورنیشیا - سلام! مادر گرامیداشت علامت وجود حرمت فکرا را در یورنیشیا که در مفر مرکزی نبادان ثبت گردید ناقل مسرت زیاد در سلوینگتون، ایدنیشیا و جروسم هستیم. تصمیم قاطعانه دوقلوها برای فرار به سوی شمال به منظور جداسازی اولاد خود از نیاکان پست تر خود مورد توجه واقع شده است. این اولین تصمیم ذهن - نوع بشری ذهن - در یورنیشیا می‌باشد و به طور اتوماتیک مدار ارتباط را که از طریق آن این پیام اولیه تقدیر منتقل می‌شود، برقرار می‌سازد.»

بعد از آن از طریق این مدار جدید، تهنیه‌های والا مرتبه‌های ایدنیشیا رسید و شامل این رهنمودها برای حاملین حیات مقیم سیاره می‌شد که ما را از مداخله در الگوهای حیاتی که برقرار ساخته بودیم منع می‌ساخت. به ما دستور داده شد که در امور پیشرفت بشر دخالت ننمائیم. چنین نباید استنباط شود که حاملین حیات هرگز به طور اختیاری و مکانیکی در کارکرد طبیعی طرحهای تکاملی سیاره مداخله می‌کنند، زیرا ما چنین نمی‌کنیم. اما تا این زمان به ما اجازه داده شده بود که محیط را تحت کنترل در آورده و پلاسمای حیات را به طریقه خاصی حفظ نمائیم. و این نظارت خارق العاده اما کاملاً طبیعی بود که بایستی متوقف می‌گردید.

و سخنان والا مرتبه‌ها که به اتمام رسید، پیام زیبای لوسیفر که در آن هنگام حکمران سیستم سیتانیا بود رسید. حال، حاملین حیات سخنان خوشامد گویند رئیس خود را شنیدند و اجازه یافتند به جروسم بازگردند. این پیام لوسیفر شامل قبول رسمی کار حاملین حیات در یورنیشیا و معاف ساختن ما از کلیه انتقادهای آینده در هر یک از تلاشهای ما برای بهبود الگوهای حیات نبادان، آنطور که در سیستم سیتانیا برقرار شده بود، می‌شد.

این پیامهای صادره از سلوینگتون، ایدنیشیا و جروسم رسماً نشانگر خاتمه نظارت طولانی سیاره توسط حاملین حیات بود. برای مدتها ما مشغول به کار بودیم و تنها توسط هفت ارواح باور ذهن و کنترل گران استاد فیزیکی یاری می‌شدیم. و اکنون که اراده، توان انتخاب پرستش و صعود، در مخلوقات تکاملی سیاره ظاهر گشته بود، مادر یافتیم که کار ما به اتمام رسیده، و گروه ما برای خروج آماده شد. از آنجا که یورنیشیا یک کره تغییر حیات است، اجازه یافتیم دو حامل حیات ارشد به همراه دوازده دستیار را به جا بگذاریم، و من به عنوان یکی از افراد این گروه انتخاب شدم و از آن هنگام در یورنیشیا بوده‌ام.

تنها ۹۹۳۴۰۸ سال پیش (از سال ۱۹۳۴ بعد از میلاد مسیح) بود که یورنیشیا در جهان نبادان رسماً به عنوان یک سیاره مسکونی بشری شناخته گردید. تکامل بیولوژیک بار دیگر به سطوح بشری حرمت اراده نائل گشته بود. انسان به سیاره ۶۰۶ سیتانیا وارد شده بود.

[مسئولیت این مقاله به عهده یک حامل حیات نبادان مقیم سیاره می‌باشد.]